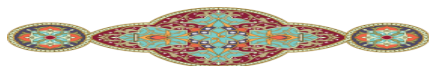


عجز و فقر

يا ايها الناس انتم الفقراء الى الله واللّه هو الغني والحمد لله اي مردم شاهمه به خدا فقير و محتاجيد و تنها خداست كه بي نياز و غني

بالذات و ستوده صفات است. (سوره فاطر آيه 15)



تا گدایی سلطنت در کوی جانان یاقیم ملک جمعیت از آن زلف پریشان یاقیم

حاک بودیم و نشان کم کرده بادی سوی دوست رهبری فرمود و آنجا جان ز جانان یاقیم

هر چه بودم آرزو بر در که شاه کریم آنچه مثل خوانده می شده چه آسان یاقیم

حمله ذرات عالم پای کوبان دیده ایم حمله اجزای هستی دست افشان یاقیم

تا ز بی سامانی دل گام بیرون برده ایم در حریم حضرتش هم انس و سامان یاقیم

تا که یادش در دل آمد صد هزاران گل شکفت ماه دی در سینه خود صد بهاران یاقیم



در بساط فقر ما را سلطنت بخشیده اند چون کدایی را به راه و کوی سلطان یاقسیم

حضرت اساد

. عزیزا بیندیش که چه از خود داری؟ و مالک چه چیزی هستی؟
«ولا یملکون لانفسهم ضراً و لا نفعاً و لا یملکون موتاً و لا حیوه و لا نُشوراً»
«و برای خویشتن مالک نه نفع و نه ضررند و نه مالک مرگ و نه حیات و نه
حشر خویشند.» آری کمترین اعمال بدنت که بر حیات دلالت دارد ضربان
قلبت هست. آیا این حرکت در دست توست؟ آه از خویشتن چه اندیشی؟ من
کیستم تو کیستی که نه من منم و نه تو تو. کار را دیگری راست دارد!

(تخلی ص 81)

. ای جان عزیز! چه عزیز تر از ساحت خداوند تبارک و تعالی که: و لِلّٰهِ
الْعِزَّةُ وَ لِرَسُوْلِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِيْنَ. اگر سر ریاست داری فانی را رها کن تا باقی
یابی. خاک بگذار تا پاک یابی. این مردم چاپلوس چه فریبایند که تو کوچک را به
بزرگی شناسند. ذره را کوه نمایند. باشد تا سودی برند تو فریب ایشان مخور و
رو با خدای آر اگر بزرگی جویی.

(همان ص 84)

. هر چند خدا را عظیم بینی خود را کوچک توان نمود و هر چند خود را
بزرگ بینی از خدا به دور افتاده ای.

(همان ص 121)

. «ممکن» همه جا با فقر روبروست، پس بیندیش که غنای تو از ذات
«غنی» است؛ که ما را جز راه «فقر» راهی نیست. پس بر این درگاه اگر

دستی از کریم پُر یافتی، دست دیگر پیش آر تا بدانند که از گدایی باز نمانده
ای. (تخی 1 ص 178)

.

تو نسیم دولت و ما چون غبار تو بهاری ما زمینی بی شیار
ما کف و تو بحر موج عظیم ما گدای کوی و تو حی کریم
ما چو ریحان در نیاز آفتاب ای تو خورشید جهان بر ماباب
در زمستان فراق افسرده ایم اندرین بهران بسی پشمرده ایم
نه توانم از دش رو برکشم نه توانم رخت بر دلبر کشم
ما به عمری حلقه بر این در زدیم بس به یادت خامه بر دفتر زدیم
در طلب رفت عمر و پیری چون رسید این زمان بیدم از خود پاک امید
در صف شوریدگان، خود جا زدیم خیمه را بر درکه مولا زدیم

. آدمي را دريغ که در آغاز نطفه اي گنديده بود و در پايان جيفه اي گنديده. در اين ميان چگونه خود بيند و خدای نبيند؟ اولي گنداب، آخري مردار. در اين ميان چه آبروست که سر برداري و خود بيني؟ اميد که درهاي معرفت بگشايند تا آنجا که از خود هيچ نبيني. (تجلی 2 ص 73)

. اي عزيز! هرکه خدا را شناخت، در محضر او جز سر ذلت و خواري ندارد. اوست متکبر که بزرگي او را شايد و بس. (همان ص 75)

. آنچه باعث گردد که آدمي از تواضع بيرون آيد، غروري است که از خودبيني در او زايد. فقيري هستم به درگاهش؛ نه تنها از ثروت، که از همه چيز که ممکن از همه سوي فقير اوست. (همان ص 76)

. اگر ياد حق در دل آيد و معرفت با آن باشد، خضوع و فروتني به همراه زايد و چون اين حالت بنده اي را بود، دست و پاي و چشم و فرج و زبان از معصيت ايمن باشد. (همان ص 77)

. بر آنان که آمدند و رفتند و برآنان که نيستند و آيند، بينديش تا جاي خود را در عالم هستي نگري و داني که در برابر اين خطّ لايتناهي، نقطه هم نيستي. چون اين بداني و بر نيستي خود عالم باشي، آغاز هستي تو است. (همان ص 77)

. خود كوچك بيني، مقدمه فناي عرفاني است.

(همان ص 79)

. حیات تو با حضرت حی و قیام تو با حضرت قیوم است و چه ظلم از این بدتر که تو خود را حی و قیوم دانی « و عننت الوجوه للحي القيوم و قد خاب من حمل ظلماً » «خوار شد روی ها در برابر حضرت قیوم و حی به راستی که نومید شد هر آنکس که ظلمی را برداشت. {طآیه 111} »

(انده نگاهش 38)

. اگر می خواهی بروی به جنگ اعدا عَدُوک دانی که چه اسلحه ای بهتر به کار آید؟ آری هیچ اسلحه ای بهتر از درک فقر نیست.

(بهان ش 97)

. عزیزا برای تقویت معرفت درک فقر، روزه، خضوع، خشوع و نماز شب بهترین وسایل اند.

(بهان ش 98)

. آن که اصل وجودش هبه دیگری است به کدام یک از مظاهر هستی می تواند نازشی داشته باشد؟

(تجلی آخر ص 166)

. آدمی اگر معرفتی دارد، چگونه تواند به امانت نازد، چه با حیات او، حضرت حی است و با علم او، عالم و با قیام او، قائم و با قدرت او، قادر، با شنوایی او، سمیع و با بینایی او، بصیر است و جالب آن که اگر اهل نماز باشد، در هر قیام خود گوید: ((بِحَوْلِ اللَّهِ وَ قُوَّتِهِ أَقُومُ وَ أَقْعُدُ)).

این جاست که هر آن کس در این معانی دقت کند، فقر خود در یابد و چون فقر به نهایت رسد، سلوک به انجام گراید و سالک داند که خدا، بود است و او، نمود. سایه خود را می دید و نور را آگاه نبود؛ چون نور بر او استیلا یافت از او چیزی نماند و بنابراین آشنایی با فقر خود، آشتی با خداوند غنی است که:

(بهان ص 250)

((إِذَا نَمَّ الْفَقْرُ هُوَ اللَّهُ)).

. چون آدمی عجز و فقر ذاتی خود را دانست، ناچار باید رو به درگاه غنی آورد و این فقر انسان در برابر حق تعالی نه به مفهوم کمبود دارایی های انسان است، بلکه به مفهوم عدم بود او در برابر هستی مطلق است، کلّ ممکنات صفر و عدم در برابر ذات واجب حق تعالی هستند، نیستی را به هستی چه نسبتی است؟ گویی من فعلاً هستم. معرفت آن است که بدانی نمودی نه بود، نمودی از بود او، و این جاست که توانی نفس خویشتن را بشناسی و بدانی که هر چه از بود، تو را بود همه بود اوست.

(از خاک تا افلاک ص 213)

. نبض خود را به دست گیر، ضربان آن را نیکو لمس کن. این حرکت از مظاهر حیات است که سرمایه از حرکت قلب تو دارد. و حرکت قلب تو رقصی است مداوم با یک آهنگ در درون میلیون ها سلول زنده که به اهتزاز امر (کُن) به مدّت عمر تو با این آهنگ پای می کوبند و آنی که این آهنگ نرسد، اینان از این رقص باز مانند، بنابر این با هر طپش آهنگی باید برسد. زین رو آدمی با هر ضربان قلب، حیات و مماتی دارد. لاجرم یکی از اسماء قیامت (السّاعه) است. که ظهورش در سکون و حرکت قلب تو جلوه دارد.

(یک شتاقان ص 124)

در پی هر هستیت مرمی پید
در پی مرگ تو هستی در رسید
چون که می لغزی میان هست و نیست
خود تماشا کن که با تو دست کیست

(حضرت استاد)

. ای عزیز! فقر را جمالی نیست، هر آنچه دارایی است از ذات غنی است، دست خالی تر از عدم چیست؟ ممکنات، همه را آغازین منزل، عدم بود، و چون به عرصه وجود پای نهادند هر چه گرفتند از موجد خویش گرفتند و هر چه دارند از او دارند و روزی دارایی امانت را از ایشان می گیرند. و دانی که با امانت داری کسی غنی نمی گردد، زین روست که: ممکنات بویی

از وجود را هرگز نیافته اند پس هر حسن که در آن ها یابی سر فرا آر، و به دست ملکوت نگر که در آن موجود، ذره ای از حسن خود به تماشا نهاده است که: «بیده ملکوت کلّ شیء. (س آیه 83)»
(همان ص 170)

. چون به گدایی به درگاه حق روی و او را به نامی از نام های مبارکش بخوانی، تحفه ای با خود ببری. و سزد که آدمی چون تحفه ای برای کسی برد. چیزی برد که او نداشته باشد. و تو به درگاه دوست آن بر، که او نداشته باشد. گویی آن چیست که خداوند ندارد؟ گویمت: فقر. او کریم است و در طلب فقیر، چون تو را فقیر یافت از کرامتش بهره مندت کند. بیا بر درش و بگو:

(همان ص 241)

از سفره کریم گدا بیشتر برد بی توشه این گدا و خدا و اهب العطاست

شمرنده بنده ایم و به در ایستاده ایم خانه خدا رحیم و سرامرحمت سراسر است

بر ساحت غفور خطا بهتر از صواب برد که کریم گدا به ز پادشاست

(حضرت آقا)

. « مَوْلایَ یا مَوْلایَ أَنْتَ الْغَنیُّ وَاَنَا الْفَقیرُ وَاَهْلُ یَرْحَمُ الْفَقیرَ إِلَّا الْغَنیَّ (مناجات امیرامؤمنین (ع) مسجد کوفه) » فقر ممکنات نه فقر تنگدستی است؛ چه در تنگدستی، دستی هست اما چیزی در آن نیست و این جا نه از دست خبری است و نه از آن چه در او است و این است معنی حقیقی (لا اله الا الله).

(حدیث آرزومندی ص 228)

. بُستان خدا را هزاران گل است و هر گل را جاذبه گونه ای از جمال، امّا همه، جمال را وام دار جمال آفرینند، و چون وام از ایشان ستانند جز زشتی در ایشان نبینی.

(مرغ سلیمان ص 161)

ای که بر صورت تو عاشق کشته‌ای چون برون شد جان چرایش هشته‌ای؟
صورتش بر جاست این زشتی ز چیست؟ عاشقا و این که معشوق تو کیست؟

(مولوی)

(سؤال از محضراستاد)

. حضرت استاد بفرمایید برای افزایش اعتماد به نفس چه کار باید کرد؟

جواب

نفس جز فقر ندارد. اعتماد به نفس فقیر جز کم‌رایی نیست، هر آن‌گاه این مطلب را دانستید نفس شما پابند غنی می‌شود. آن وقت است که می‌شود توسط نفس آن نفسی که مخلوق و مربوط حضرت خالق و رب اوست اعتماد کرد. و این ارتباط معقول است. چرا که بیچ موجودی همچون انسان این ارتباط را ندارد. «إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ» «ما تو را در زمین جانشین (و نماینده خود) کردیم (سوره ص آیه 26)»

سؤال

. استاد بفرمایید ترک خود کردن برای رسیدن به خداوند چگونه است؟

جواب

اعتماد خود را بر این آیه راسخ نمایید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» «ای مردم شما همه به خدا فقیر و محتاجید و تنها خداست که بی نیاز و غنی بالذات و ستوده صفات است. (سوره فاطر آیه 15)» ضمناً وقت نمایید که همه مظاهر حیات مابا ضربان قلب است، آیا این حرکت در اختیار شماست؟ شبها تا صبح می خوابید و خبر از آن ندارید. میندیشید که در کار است؟

مناجات

الهی! دانی که فقیرم و فقیر را جز از درگاه غنی بی نیازی نیست، نه تنها از آلائشتم پیرای که امیدم این است که به هزار آرایش جانم را بیارایی و خود فرمودی: «مبدل السيئات بالحسنات.»
این میناگری ما منحصراً کار تو است، از درگاه چنین کریم، نوید چون توان رفت؟!!

(تجلی مقامی 83)

الہی! تو کریم حقیقی ہستی، منم کریم مجاز۔ کریم اگر سائل برد خانہ اش

نماید، خود برد سائل رود، اکنون، سائل بہ کدایی، برد است۔

(مرغ سلیمان ص 59)

الہی! عالم فقیر است ہر دم در انتظار ہستی، و من فقیر ہر لحظہ ناظر ذات

نعنی تو۔ گرد دست ربویت تو یک آن از سر جہان برداشتہ شود کل بہ عالم بہ

منزلکہ آغازینش کہ عدم بود باز کرد۔ (یک شتاقان 137)